

## فصل اول

### مقابله با اسلام‌گرایی: یک آزمون بزرگ

#### محمدرضا شالگونی

گسترش پرشتاب اسلام‌گرایی در بسیاری از کشورهای خاور میانه و شمال آفریقا، مجالس مساعد برای نگهبانان "نظم نوین جهانی" بوجود می‌آورد تا دشمن شماره یک "دنیای متمدن" را به افکار عمومی غرب معرفی کنند. در فضای مانوی جدیدی که برمدار این رویا رویی ساخته میشود، جنبش چپ - مخصوصا جنبش چپ کشورهای اسلامی - کجا ایستاده است و باید بایستد؟ جهت‌گیری کنونی بسیاری از جریان‌های چپ، متاسفانه، چندان امیدوار کننده نیست. بنظر می‌رسد که چپ بیش از آنکه به رسالت خود بیندیشد، به "بازی در بساط دیگران" فکر می‌کند. در کشورهای عربی که اسلام‌گرایی در حال اوج‌گیری است، بسیاری از جریان‌های چپ چنان مجذوب و مرعوب قدرت تهاجمی و نفوذ توده‌ای آن شده‌اند که همان حرکت فاجعه بار بخش اعظم چپ ایران در دوره انقلاب را تکرار می‌کنند. و درمقابل، بسیاری از آنهایی که خطر اسلام‌گرایی را دریافته‌اند، از ترس آن در سنگر بورژوازی لیبرال پناه می‌گیرند و حتی از گسترش نفوذ اسلام‌گرایی، عدم آمادگی اکثریت مردم برای دموکراسی را نتیجه می‌گیرند. در ایران نیز با آنکه چپ، اسلام‌گرایی را در مراحل مختلف گسترش آن تجربه کرده و قربانی اصلی تسلط آن بوده است، ولی هنوز نتوانسته به ایستار روشنی در برابر آن دست یابد. صرف‌نظر از چپ فرمیست که در دوره استقرار و تحکیم قدرت جمهوری اسلامی به بهانه حمایت از "مستضعف" پناهی و امپریالیسم ستیزی آن در برابرش زانو زد و اکنون پوست انداخته و رسماً به زیر بال بورژوازی لیبرال خزیده است؛ بسیاری از جریان‌های چپ رادیکال نیز درمقابله با آن به تاکتیک‌های رایج ضد دیکتاتوری چسبیده‌اند و گمان می‌کنند ائتلاف یا حداقل یک هماهنگی عملی میان همه مخالفان رژیم می‌تواند آنرا به زیر بکشد و نظامی دموکراتیک بجای آن مستقر سازد. اما هم تسلیم طلبی درمقابل اسلام‌گرایی و هم پناه بردن به لیبرالیسم درمقابله با آن، علیرغم تفاوت‌های آشکاری که دارند به نتیجه واحدی می‌انجامند: انحلال چپ بعنوان یک نیروی سیاسی - اجتماعی مستقل و ضعیفتر شدن شانس دموکراسی. زیرا در این کشورها فقط یک جنبش نیرومند چپ میتواند از سنگر دموکراسی درمقابل اسلام‌گرایی پاسداری کند. و درنوبد یا درهم شکستن یک جنبش نیرومند و مستقل چپ است که اسلام‌گرایی به میداندار صحنه سیاست تبدیل میشود. بنابراین چپ در صورتی می‌تواند به مقابله موثر با اسلام‌گرایی برخیزد که اولاً عناصر اصلی بوجود آورنده آنرا بشناسد و ثانیاً به رسالت تاریخی خود باور داشته باشد.

#### اسلام‌گرایی چیست

اسلام‌گرایی یک جنبش اساساً سیاسی است که چیرگی فرهنگ غربی در کشورهای اسلامی را مایه اصلی عقب‌ماندگی و تباهی مادی و معنوی این کشورها می‌داند و راه‌هایی مسلمانان - و نیز تمامی بشریت - از این تباهی را در روی آوردن به آموزشهای اسلام و اجرای شریعت اسلامی می‌بیند که باید از طریق برپایی یک حکومت اسلامی عملی شود. بنابراین، اسلامی کردن قدرت سیاسی یا ادغام دین و دولت، خواست اصلی و کلیدی اسلام‌گرایی است. اگر این

تعریف از اسلام‌گرایی درست باشد، در بررسی آن به نکات زیر باید توجه شود:

الف - اسلام‌گرایی یک جنبش اساساً سیاسی است. زیرا عموماً درمقابله با قدرت سیاسی غیر اسلامی یا غیر وفادار به اسلام و "منحرف" از آن، شکل می‌گیرد و ایجاد حکومت اسلامی را هم‌چون شعار محوری و دلیل وجودی خود می‌نگرد. هدف اسلام‌گرایی صرفاً نشان دادن افراد مسلمان در راس قدرت سیاسی نیست، بلکه تجدید سازماندهی قدرت سیاسی برای اجرای اصول و قوانین اسلامی و پی‌ریزی جامعه اسلامی است. اسلام‌گرایی فقط نمی‌خواهد دولت را بهره‌رایت شریعت اسلامی وادارد بلکه می‌خواهد دولت را به ابزاری برای اجرای موثر و قاطع شریعت تبدیل کند. هدف آن دولتی کردن دین و ادغام دستگاه مذهب در دستگاه دولت نیست، بلکه دینی کردن دولت و تبدیل دستگاه دولت به بازوی اجرایی دستگاه مذهب است. از اینرو، اولاً هر مسلمان متدین و حتی هر مسلمان متعصب معتقد به تمامی احکام و مقررات شریعت اسلامی، ضرورتاً هوادار "اسلام‌گرایی" نیست. درواقع میان معتقدان به اسلام و هواداران "اسلام‌گرایی" تفاوت آشکاری وجود دارد که توجه به آن هم بلحاظ نظری و هم بلحاظ عملی اهمیت دارد. و آن عبارتست از تاکید "اسلام‌گرایان" بر ضرورت ایجاد حکومت اسلامی. اسلام‌گرایان فقط بخشی از مسلمانان متدین و حتی متعصب را تشکیل می‌دهند. و غالب مسلمانان متدین - نه فقط امروز بلکه در گذشته نیز- ضرورتاً هوادار ایجاد حکومت اسلامی نبوده‌اند و نیستند. مثلاً نباید فراموش بکنیم که قبل از طرح نظریه "ولایت فقیه" از طرف خمینی، بخش اعظم روحانیت درایران طرفدار ایجاد حکومت اسلامی نبود و بسیاری از مراجع تقلید حتی در دوره‌های درگیری با دولت نیز شعار حکومت اسلامی را طرح نمی‌کردند. و حتی روحانیان سیاست پیشه‌ای مانند مدرس و کاشانی نیز به چنین شعاری متوسل نمی‌شدند. خود خمینی نیز قبل از دهه چهل طرفدار ایجاد حکومت اسلامی نبود و بنابراین خود او را نیز قبل از طرح نظریه "ولایت فقیه" نمی‌توان "اسلام‌گرا" نامید. ثانیاً اسلام‌گرایی ضمن اینکه حکومت اسلامی را هم‌چون ابزار اجرای شریعت و پی‌ریزی جامعه اسلامی می‌نگرد، تک تک مسلمانان را نیز مکلف به تلاش درجهت تحقق این هدف می‌داند و بنابراین همه آنها را دعوت می‌کند و حتی بلحاظ شرعی موظف می‌داند که در سیاست شرکت کنند یا - بقول رهبران جمهوری اسلامی- "در صحنه‌ها حاضر باشند". درحقیقت از نظر اسلام‌گرایی، برپایی حکومت اسلامی بدون بسیج سیاسی فعال "امت" اسلامی تصورناپذیر است. هرچند اسلام‌گرایی "حکومت اسلامی" را مجری دستورات و قوانین الهی می‌داند و نه تابع اراده مردم، ولی "بیعت" مسلمانان با آن و حمایتشان از آنرا شرط برپایی حکومت اسلامی تلقی می‌کند. تلاش برای بسیج سیاسی فعال مردم و حتی تبدیل فعالیت سیاسی به جزئی از تکالیف مذهبی روزمره مردم، یکی از مشخصات انکارناپذیر اسلام‌گرایی است. تصادفی نیست که جمهوری اسلامی این گفته سید حسن مدرس را که "سیاست ما عین دیانت ماست و دیانت ما عین سیاست ما" به یکی از شعارهای مهم خود تبدیل کرده است.

ب - اسلام‌گرایی یک جنبش عمیقاً واکنشی و اعتراضی است؛ اعتراض علیه نفوذ فرهنگی غرب در کشورهای اسلامی. حساسیت ویژه اسلام‌گرایی به گسترش نفوذ فرهنگی غرب به معنای این است که آنرا اهرم اصلی چیرگی اقتصادی و سیاسی غرب بر این کشورها می‌داند. و با همین حساسیت است که مبارزه فرهنگی را تعیین‌کننده‌ترین مبارزه در دفاع از هویت و موجودیت این کشورها می‌داند. مبارزه فرهنگی برای اسلام‌گرایی مبارزه‌ای است برای دفاع از ارزشها و نهادهای اسلامی. دراین مبارزه است که رویارویی اسلام با "استکبار جهانی" نمایان‌تر از هر حوزه دیگر آشکار می‌گردد. اما در مبارزه فرهنگی عرصه درگیری بسیار فراخ است و

هدف‌ها بشدت رادیکال: اولاً دشمن نه فقط به غیر مسلمانان محدود می‌شود و نه فقط به بیرون از جامعه اسلامی. مسئله این است که دشمن بدرون "خانه" راه یافته و سنگرهای خود را مستحکم‌تر می‌کند و حتی بعضی از مسلمانان نیز آگاهانه یا ناآگاهانه با آن همکاری می‌کنند و برای بیرون راندن دشمن قبل از همه باید همدستان آنرا درهم کوبید. بهمین دلیل است که درگیری با "غرب گرایان" یا "غرب زدگان" و مرعوب ساختن و عقب راندن آنها نخستین مرحله جنگ با دشمن تلقی می‌شود و بعد نوبت مسلمانان همدست با غرب و متمایل به ارزشهای غربی فرا می‌رسد. در واقع اسلام‌گرایی نمی‌تواند با اسلام و مسلمانان سازگار با غرب درگیر نشود. تصادفی نبود که خمینی دائماً به "اسلام آمریکایی" حمله می‌کرد و "اسلام ناب محمدی" را در مقابل آن قرار می‌داد. این "اسلام آمریکایی" طیف وسیعی را در بر می‌گرفت و از ملك فهد گرفته تا مهندس بازرگان، گرایش‌های متنوع و متضادی در داخل آن قرار می‌گرفتند. و "ناب" بودن "اسلام محمدی" با غرب ستیزی آن شناخته می‌شد. ثانیاً مبارزه فرهنگی اسلام با ارزشهای غیر اسلامی اساساً غربی، مبارزه‌ای است در مقیاس جهانی. در حقیقت تاکید اسلام‌گرایی بر اهمیت مبارزه فرهنگی است که آنرا ضرورتاً به يك مبارزه بین المللی تبدیل می‌کند. در مبارزه اقتصادی و سیاسی، ناگزیر محدوده ملی بر اسلام‌گرایی تحمیل می‌شود و این جنبش ناگزیر در درون مرزهای سیاسی يك کشور محاط می‌شود و با مسائل مشخص يك هویت ملی درگیر می‌گردد. اما در مبارزه فرهنگی است که اسلام بمثابه يك ایدئولوژی و يك فرهنگ نمایان می‌گردد و ناگزیر بر فراز مرزهای ملی کشورهای اسلامی. در مبارزه فرهنگی است که اسلام بطور همزمان، هم ملی‌گرایی را پس می‌راند و مرزهای ملی میان کشورهای اسلامی را کمرنگ می‌سازد و هم از هویت "ملی" مسلمانان - یعنی "ملت" اسلام در مقابل "کفر" و "استکبار جهانی" دفاع می‌کند. انترناسیونالیسم اسلام‌گرایی بطور همزمان هم خارجی ستیز است و هم ضد ناسیونالیسم. این نوع ضدیت با ناسیونالیسم خود شکلی مسخ شده از ناسیونالیسم است، ناسیونالیسم تحقیر شده و جریحه دار شده. ثالثاً از آنجا که اسلام‌گرایی در واکنش به نفوذ فرهنگی غرب متولد می‌شود و می‌خواهد کشورهای اسلامی را از فرهنگ غربی "پاک" سازد و جامعه‌ای بر پایه ارزشهای "ناب" اسلامی ایجاد کند، هدفی دارد که فقط از طریق نابودی کشورهای اسلامی می‌تواند برآورده شود. زیرا لازمه دست یافتن به این هدف بسیار رادیکال و کاملاً اتوپییک، جدا کردن کشورهای اسلامی از بقیه دنیا و بستن همه منافذهای آنها و مهمتر از همه، سرکوب و ریشه کن کردن تمامی عوامل بازتولید کننده فرهنگ امروزی جهان در درون آنهاست. اما در دنیای بهم پیوسته امروز، اگر جدایی سیاسی و خودبستگی اقتصادی تاحدی و برای مدتی شدنی باشد، خود بستگی فرهنگی بهیچوجه شدنی نیست. و ریشخندآمیز این است که خود اسلام‌گرایی بعنوان يك جنبش، محصول همین بهم پیوستگی جهان امروزی است. رادیکالیسم پر رنگ اسلام‌گرایی دقیقاً از اتوپیسم ارتجاعی آن مایه می‌گیرد، اتوپیسمی که اتوپی آن در گذشته قرار دارد و نه در آینده. شعار "الاسلام یعلو ولایعلی علیه" (اسلام برتری می‌یابد و نمی‌شود بر آن برتری یافت) که اسلام‌گرایی می‌خواهد از طریق بسیج و اقدام توده‌ای به آن معنا بدهد، فراخوان جنگی است نامحدود و عملاً بی پایان با جهان امروز؛ دقیقاً به این دلیل که میدان اصلی درگیری در آن، میدان فرهنگی است. چنین جنگی نمی‌تواند به حوزه‌های دیگر، و عملاً به همه حوزه‌های زندگی معاصر گسترش نیابد.

ج - هرچند اتوپی (آرمانشهر) اسلام‌گرایی در گذشته قرار دارد و نه در آینده، ولی اسلام‌گرایی يك جنبش نو و امروزی است و حتی می‌شود گفت نوعی جنبش سیاسی "پست

مدرن" است. توجه به این نکته از نظر سیاسی اهمیت زیادی دارد. اگر قبول کنیم که حرف اصلی اسلام‌گرایی واکنش اعتراضی در مقابل فرهنگ غربی است، تنش‌های زیادی ببار می‌آورد و گذشته‌گرایی ایدئولوژی آنرا زیر فشار دایمی قرار می‌دهد. مثلاً پلاتفرم اسلام‌گرایی درباره مسئله ارضی، رابطه کارگر و سرمایه دار یا نقش اقتصادی دولت چیست؟ درمتون فقهی حتی تصویری از صورت مسئله امروزی این قضایا وجود ندارد. واگر اسلام‌گرایی بخواهد با مقولات حقوقی دوره شبانی و خلافت اسلامی به این مسائل پاسخ بدهد، ناگزیر خواهد بود به مثابه یک جنبش توده‌ای متولد در بستر تاریخ و جغرافیای امروز خودکشی کند. بهمین دلیل است که اسلام‌گرایی هر جا با چهارچوب مشخص مسائل حیاتی جامعه امروز روبرو می‌شود، یک جنبش سیاسی بدون پلاتفرم است. و از اینجاست که تنشها و تناقضات درونی دایمی آن آغاز می‌شود. این تنشها و تناقضات را حتی در مواردی نیز که اسلام‌گرایی دارای پلاتفرم کاملاً سراسری است می‌توان مشاهده کرد. مثلاً قوانین شریعت درباره زنان از صراحت بی‌مانندی برخوردار است و از اینرو جنبش اسلام‌گرایی درباره زنان پلاتفرم سراسری دارد که چکیده آن تاکید بر "آپارتاید جنسی" و کهنتری زن است و در واقع تلاش برای بازگرداندن زنان به خانه، در همه جا یکی از داغ‌ترین محورهای "جهاد فرهنگی" اسلام‌گرایان است. با اینهمه، بی‌تردید در هیچیک از کشورهای اسلامی تاکنون هیچ جنبشی نتوانسته است باندازه اسلام‌گرایی زنان را برای شرکت در تظاهرات سیاسی به خیابانها بکشاند. اما حکم شریعت هرچه باشد، زنانی که برای تظاهرات سیاسی به خیابان می‌ریزند دیگر به آسانی درخانه زندانی نخواهند شد و درست همین زنان حکم شریعت را درباره زن زیر سؤال خواهند برد؛ کاری که درایران هم اکنون آغاز شده است. تناقض میان دیروز و امروز در اسلام‌گرایی، بعبارت دیگر تناقض میان پویایی جنبش و سنگوارگی ایدئولوژی آن، حتی منشا یک بحران هویت دایمی در صفوف اسلام‌گرایی است. گرایشات رقیب در صفوف اسلام‌گرایی میکوشند با حذف یکی از دو بازوی این تناقض به تنشهای درونی دایمی این جنبش پایان بدهند. و بعضی از مخالفان اسلام‌گرایی - و همچنین آنهايي که می‌کوشند با-ان کنار بیایند- نیز برای توجیه پاسخها و راه‌های دلخواهشان، میل دارند این تناقض درونی آنرا نادیده بگیرند. اما حقیقت این است که جنبش اسلام‌گرایی جز بازتاب سیاسی همین تناقض چیز دیگری نیست. بنابراین حل این تناقض یعنی از بین رفتن شرایط موجودیت و تجزیه عناصر بوجودآورنده همین جنبش. اگر بپذیریم که اسلام‌گرایی واکنشی اعتراضی به نفوذ فرهنگ غربی است، باید توجه داشته باشیم که این واکنش درست بهمین دلیل، پدیده‌ای است وابسته به فرهنگ غربی، همزمان باگسترش آن در کشورهای اسلامی و حتی متاخر بر آن. و اگر درست است که اسلام‌گرایی بیان رویارویی دیروز و امروز در کشورهای اسلامی است، این رویارویی نمی‌تواند به رویارویی اسلام‌گرایی و مدرنیسم محدود بماند و بدرون خود اسلام‌گرایی کشیده نشود. زیرا هیچ جنبش معترض به فرهنگ درحال گسترش، بدون جذب عناصری از آن اصلاً نمی‌تواند شکل بگیرد. بنابراین نادیده گرفتن علل و شرایط موجودیت اسلام‌گرایی همان‌طور گمراه‌کننده و زیانبار است که چشم بستن به گذشته‌گرایی آن. در هر حال نباید فراموش کرد که اسلام‌گرایی درعین حال که بزرگترین جنبش گذشته‌گرا در تاریخ معاصر کشورهای اسلامی است، جسورانه‌ترین بدایع و بدعتها را نیز در تفکر دینی توده مسلمانان دامن زده است. به این اعتبار، اسلام‌گرایی فقط شورشی علیه مدرنیسم نیست، بلکه یکی از راههای پیشروی مدرنیسم هم هست؛ البته راهی متناقض و بشدت دردناک.

د - اسلام‌گرایی تلاشی است برای بسیج توده ای مردم به دفاع از شعارها و ارزشهای

اسلامی در شرایط برانگیختگی پیکارهای طبقاتی. در بررسی زمینه طبقاتی این جنبش توجه به دو نکته اهمیت دارد: نخست اینکه اسلام‌گرایی محصول نبود یا رکود پیکار طبقاتی نیست، بلکه برعکس، بمثابة يك جنبش، غالباً در بستر تنشهای طبقاتی شکل می‌گیرد. و دوم اینکه همیشه از طریق خنثی شدن روند رویارویی و قطب بندی طبقاتی است که می‌تواند به يك جنبش توده‌ای تبدیل شود. در واقع، اسلام‌گرایی بمثابة يك جنبش، محصول مسخ شدگی پیکار طبقاتی است؛ شکلی از پیکار طبقاتی است که از منشا و زمینه اجتماعی شکل‌گیری خود شرمنده است. و بنابراین ضدیت با اندیشه پیکار طبقاتی را بیکی از اصول ایدئولوژیک خود تبدیل می‌کند. از این لحاظ، اسلام‌گرایی با فاشیسم شباهتهای زیادی دارد. هردو در بطن بحرانهای اجتماعی ساختاری و تنشهای طبقاتی پدیدار می‌شوند؛ هردو محصول خنثی شدن روند قطب بندی طبقاتی هستند و از طریق ضدیت با اندیشه صف بندی طبقاتی و پیکار طبقاتی، این خنثی‌شدگی را تکمیل می‌کنند و به نتیجه عملی می‌رسانند؛ و هر دو با ایجاد محورهای جدید تنش، نیروی ایجاد شده در بستر تنشهای طبقاتی را به مجرای دیگری می‌کشانند و به نیروی کاملاً مخرب و به مراتب خشنتری تبدیل می‌کنند. اینکار را فاشیسم از طریق دامن زدن به تعلقات و تعصبات ملی انجام می‌دهد و اسلام‌گرایی با فعالتر کردن تعلقات و تعصبات مذهبی.

اما سازمان دادن يك جنبش توده‌ای در ضدیت با اندیشه صف‌آرایی و پیکار طبقاتی، آنهم درست در بطن برانگیختگی‌های طبقاتی، کاری نیست که بدون يك نظام ایدئولوژیک یا دستکم مجموعه‌ای از عناصر ایدئولوژیک ریشه دار در میان مردم و همچنین يك تشکیلات ایدئولوژیک نیرومند، شدنی باشد. اینکار را اسلام‌گرایی با تکیه بر مذهب رسمی و با بهره‌گیری از تشکیلات آن پیش می‌برد. از اینرو تشکیلات مذهب رسمی در شکل‌گیری اسلام‌گرایی و تبدیل آن به يك جنبش توده‌ای اهمیت حیاتی دارد. اگر نظریه اسلام‌گرایی نتواند بر تشکیلات مذهب رسمی تسلط یابد و آنرا به دنباله روی از خود، یا دستکم به سکوت رضایت آمیز در برابر خود وادارد - چیزی که لازمه پاره‌ای دستکاریها و جابجاسازیه‌ها در تفکر سنتی در جهت سیاسی کردن نظام ایدئولوژیک موجود مذهبی است - هرگز نمیتواند به يك جنبش توده‌ای نیرومند تبدیل شود.

نقش ایدئولوژی و تشکیلات مذهبی در شکل‌گیری اسلام‌گرایی هرچه باشد، تردیدی نیست که این جنبش را نمی‌توان فقط در ایدئولوژی و تشکیلات ایدئولوژیک خلاصه کرد. اسلام‌گرایی يك جنبش توده‌ای است و مانند هر جنبش توده‌ای، انبوه کسانی که به آن معنا می‌بخشند، قبل از هر چیز با منافع و انگیزه‌های مشخص دنیوی به حرکت در می‌آیند. منافع و انگیزه‌های همه آنها نه فقط یکسان نیست بلکه از جهاتی ناهمگن و حتی ناهمبند است. آنها به قشر یا طبقه اجتماعی واحدی تعلق ندارند. با اینهمه، چیزی آنها را بهم پیوند می‌دهد: همه احساس می‌کنند که با روند دگرگونیهای اجتماعی به اشکال و درجات مختلف به حاشیه رانده می‌شوند و این احساس مشترك به حاشیه رانده شدگی است که همه گروههای اجتماعی متکی به نهادهای دیروزی و در حال فروریزی را به واکنش برمی‌انگیزد و با شکل دادن به يك بلوک فراطبقاتی، بهم نزدیک می‌کند. شکل‌گیری چنین بلوکی بازتاب گسستی فرهنگی در جامعه بخش سنتی جامعه را از بخش مدرن آن جدا می‌کند. عوامل متعددی در ایجاد، گسترش و سراسری شدن این گسست فرهنگی در متن رویاروییها و برانگیختگیهای طبقاتی و تا حد زیادی در نتیجه چنین رویاروییها و برانگیختگیهایی بوجود می‌آید. اسلام‌گرایی از بطن همین گسست فرهنگی بیرون می‌آید و برای تبدیل آن به يك رویارویی سیاسی میان بخش سنتی و

مدرن جامعه، فعالانه از اندیشه و ارزشهای مذهبی بهره برداری می‌کند. ولی آنچه اسلام‌گرایی را به يك جنبش توده‌ای فعال تبدیل می‌کند، توجه ویژه آن به وضع فلاکت بار تهیدستان و مخصوصاً "جمعیت حاشیه تولید" شهرهاست. همین توجه ویژه به "مستضعفین" و تمرکز روی بسیج آنها یکی از مشخصات مهم اسلام‌گرایی و یکی از وجوه تمایز اصلی آن از جنبشهای دیگر اسلامی است؛ مشخصه‌ای که بسیاری از مخالفان اسلام‌گرایی معنای واقعی آنرا نادیده می‌گیرند. مثلاً درحالی‌که بسیاری از فعالان جنبش چپ رابطه اسلام‌گرایی با تهیدستان شهری را سرسری می‌گیرند و از هر نوع تامل جدی درباره آن طفره می‌روند؛ پاره‌ای از آوازه‌گران سرمایه‌داری می‌کوشند به اعتبار همین رابطه، اسلام‌گرایی را نیز شاخه‌ای از جنبش چپ یا خویشاوند با آن قلمداد کنند و مخصوصاً تاریخ‌اندیشی اسلام‌گرایی را بازتاب فقر فرهنگی توده تهیدست معرفی کنند. حقیقت این است که فلاکت یاس آور جمعیت حاشیه تولید شهرها در شکلگیری اسلام‌گرایی بمثابه يك جنبش توده‌ای نقش بسیار مهمی دارد. تصادفی نیست که پرتحرکترین پایگاههای توده‌ای اسلام‌گرایی همه جا در فقرزده‌ترین محلات شهرها قرار دارند. رهبران غالب جریانهای اسلام‌گرایی به این حقیقت آگاهند و معمولاً با هشیاری از آن بهره‌برداری می‌کنند. اما حقیقت دیگری هم وجود دارد: اسلام‌گرایی دشمنی خود را با اندیشه پیکار طبقاتی هرگز پنهان نمی‌کند و دفاع از عقب مانده‌ترین و خشنترین اشکال مالکیت خصوصی یکی از چشمگیرترین شاخصهای ایدئولوژی اسلام‌گرایی است. آیا تصادفی است که مثلاً اسلام‌گرایی در ایران حتی در گرماگرم يك انقلاب توده‌ای - درحالی‌که با کارهای جسورانه‌ای مانند گروگانگیری دیپلماتهای آمریکایی دنیا را به شگفتی وا می‌داشت - از موضع‌گیری درباره حساسترین مسایل طبقاتی مانند قانون کار و مسئله ارضی سرباز میزد؟ تردیدی نیست که اسلام‌گرایی از سرخوردگی و ناآگاهی تهیدستان نیرو می‌گیرد، اما - و این "اما" بسیار مهم و درخور تامل است - درجهت شکل دادن به يك بلوک فراطبقاتی و بنابراین در ضدیت با اندیشه صف بندی و پیکار طبقاتی. درهرحال نباید فراموش کرد که دلیل وجودی و رسالت اصلی اسلام‌گرایی مقابله با گسترش نفوذ فرهنگ غربی است و گسترش نفوذ اندیشه پیکار طبقاتی نه تنها چنین مقابله‌ای را بی معنا می‌سازد، بلکه تقریباً تمام عناصر جدید اندیشه پیکار طبقاتی خود جزئی از فرهنگ غربی است.

ه - اسلام‌گرایی جنبشی است واپسگرا و در ضدیت آشکار و آشتی ناپذیر با دمکراسی. برای این جنبش، "اصالت" يك مقوله محوری است؛ "اصالت" فرهنگ و ارزشهای اسلامی. و آنچه اسلام‌گرایی را به ضدیت با تجدد و دمکراسی وا می‌دارد، همین مقوله "اصالت" است. یعنی اعتقاد به اعتبار فراتاریخی ارزشهای اسلامی و دفاع از حقایق جاودانه آنها در مقابل "هوی و هوسها" و بافته‌های "عقل ناقص" انسان خاکی و فانی. مسلم است که نه هواداری از هر ارزش اسلامی ضرورتاً ارتجاعی و ضد دموکراتیک است و نه مخالفت با هر ارزش غربی. اما مقوله "اصالت" بسیار فراتر از این حرفها، دفاع از يك نظام ارزشی برتر از داوری عقل انسانی است. نتیجه بیواسطه و بنابراین، نفی حق آنها برای تعیین سرنوشت شان، چیز دیگری نمی‌تواند باشد. درحقیقت، تاریخ‌اندیشی اسلام‌گرایی به خارجی ستیزی و نفرت از فرهنگ دیگران خلاصه نمی‌شود. اسلام‌گرایی نمی‌تواند در ضدیت با فرهنگ غربی متوقف شود؛ ضدیت با هر فرهنگ غیراسلامی و "غیر آسمانی" و بنابراین، ضدیت با حق حاکمیت مردم و حتی خود مسلمانان، جزئی جدایی‌ناپذیر از نظام فکری آنست. وقتی يك جنبش سیاسی فعالانه می‌کوشد از طریق دستیابی به قدرت دولتی چنین فکری را برجامعه تحمیل کند و بر مبنای آن جامعه را تجدید سازمان بدهد، بی تردید شرایط استقرار يك دولت تمامیت گرا (توتالیتر)

را تدارك می‌بینند، دولتی که فقط به سرکوب آزادیها، مقاومتها و اعتراضات مردم بسنده نمی‌کند، بلکه از آنها پیروی فعال می‌طلبد. اسلام‌گرایی اگر به اندیشه مرکزی پلاتفرم خودش - یعنی دینی کردن دولت - وفادار بماند، نمی‌تواند از سازماندهی يك دولت تمامیت‌گرا اجتناب کند. دولت تمامیت‌گرا يك دولت خودکامه است، اما با انواع دیگر خودکامگی تفاوتی دارد که توجه به این تفاوتها برای داشتن تصویری درست از نحوه ضدیت اسلام‌گرایی با دموکراسی اهمیت دارد. گرچه هر دولت خودکامه تجسمی از نقض برابری حقوق انسانها - و از جمله و مخصوصاً برابری حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان - است، ولی نحوه و حد نقض برابری در همه دولت‌های خودکامه یکسان نیست. به دولت اسلامی و هدایت‌کنندگان آن - که باید افراد "خبره" در فهم و شرح قوانین شریعت باشند - اختیارات و اقتداراتی می‌بخشد که از طرف مردم غیر قابل‌چون و چراست. این خصلت دولت تمامیت‌گرا یکی از عواملی است که به خودکامگی این دولت حالت تعرضی می‌بخشد. درحالی‌که دیکتاتورهای دیگر معمولاً تدافعی و سرکوبگر هستند، یعنی می‌کوشند مردم را غیر سیاسی و آرام نگهدارند؛ دیکتاتوری تمامیت‌گرا تعرضی و بسیج‌گر است، یعنی تنها به درهم شکستن مقاومت و اعتراض مردم بسنده نمی‌کند، بلکه می‌کوشد آنها را به حمایت از خود بسیج کند و بمیدان بیاورد. از آنجا که در دولت تمامیت‌گرا دفاع از نظام سیاسی با دفاع از امتیازات شخصی یا موروثی گروه حکومت‌کنندگان آغاز نمی‌شود، اینها می‌توانند با دستی بازتر - و حتی گاهی بنام دفاع از اصل برابری حقوق مردم - به اصل برابری حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان حمله کنند! درهرحال، گروه حکومت‌کنندگان در دولت‌های تمامیت‌گرا درعمل عموماً صریحتر، نظام یافته‌تر و "اصولیت‌تر" با اصل برابری حقوق مردم مخالفت می‌کنند. بدلائلی که گفته شد، دولت تمامیت‌گرا با اصل انتخابی بودن مقامات دولتی مبناییتی ندارد و حتی در غالب دولت‌های تمامیت‌گرا انتخابات صوری و کنترل شده - و نه ضرورتاً تقلبی درهمه شرایط - نوعی مکانیسم مشروعیت بخشی به نظام محسوب می‌شود و در عمل نمی‌گذارد نظام سیاسی از زبان ایدئولوژیکش - که برای بسیج و کنترل توده‌ای به آن نیاز دارد - بیش از حد دور شود. تصادفی نبوده که مثلاً جمهوری اسلامی حتی در دشوارترین روزهای موجودیتش نیز بازی انتخابات و اصل انتخابی بودن مقامات دولتی را رها نکرده است. در کشورهایی که سنت‌های دموکراتیک معنایی ندارند، این خصلت تمامیت‌گرایی می‌تواند بسیایار غلط‌انداز باشد. و عده‌ای از مردم، دستکم برای مدتی، نمی‌توانند تمایز این نوع انتخابات و نهادهای "انتخابی" را با دموکراسی تشخیص بدهند. و بالاخره به نکته دیگری نیز باید توجه داشت: هر دولت تمامیت‌گرا ضرورتاً مدافع تاریخ‌اندیشی و واپسگرایی نیست. در واقع بعضی از دولت‌های تمامیت‌گرا بنام مدرنیسم و روشنگری است که موجودیت خود را توجیه می‌کنند و خود را بر مردم تحمیل می‌نمایند. اما دولتی که از بطن جنبش اسلام‌گرایی بیرون می‌آید، ضرورتاً يك دولت تاریخ‌اندیش و واپسگرا است و این بخاطر ایدئولوژی این جنبش است که به دوره پیش سرمایه‌داری و شبانی تعلق دارد. و این البته عاملی است که نمی‌گذارد دولت برآمده از بطن جنبش اسلام‌گرایی به تحرك تاکتیکی و انسجام ساختاری دولت‌های تمامیت‌گرای معاصر دست یابد. درحقیقت دولت تمامیت‌گرا ضرورتاً يك دولت مدرن است - دولتی که در جامعه سرمایه‌داری و پس‌سرمایه‌داری شکل می‌گیرد - درحالی‌که ایدئولوژی اسلام‌گرایی سنتی‌تر و قدیمی‌تر از آنست که بگذارد تمامیت‌گرایی برآمده از آن انسجام کافی داشته باشد.

\* مجموعه "اسلام‌گرایی يك آزمون بزرگ" قبلاً در چندشماره نشریه راه‌کارگر در گذشته

درج گردیده است.